



تحلیلی بر اشعار سوره یوسف در «النوبه الثالثه» تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار

یوسف یوسف پور سلیمانی^۱

۱- دانشجوی دکتری مدیریت آموزشی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندر عباس

چکیده

بوستان عرفان را دامنه ای است وسیع که هر کس می تواند فراخور حال درونی خود از آن بهره گیرد. در ادبیات فارسی که زیباترین مضامین عرفانی را در خود جای داده است، آثار فراوانی در این باره وجود دارد که از مهم ترین آنها، تفاسیر عرفانی قرآن مجید است. یکی از این تفاسیر ارزشمند، تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار از ابوالفضل رشیدالدین میبیدی است که در نوبت سوم اثر خود، لطایف و دقایق عرفانی کلام الله مجید را در خود جای داده است. نویسنده توانا در این اثر کوشیده است، لطایف و رموز آیات قرآن مجید را در قالب الفاظ فارسی ترجمه کند و در نوبت سوم، اصطلاحات عرفانی را در قالب روایات و اشعار به تحریر در آورده است. میبیدی در این شاهکار کم نظیر، در عین تسلط کامل به زبان عربی و آشنایی با قواعد صرف و نحو و اصطلاحات قرآنی، از ترکیبات و کلمات نادر فارسی در ترجمه آیات شریفه قرآن کریم استفاده می کند و همین طور در نوبت سوم، استنباط های عرفانی خود را از آیات قرآن به زبان ادبی بیان می کند. در این میان سوره یوسف، به دلیل تنوع زیاد شخصیت ها، از جنبه رمزی قوی و خاصی برخوردار است. میبیدی در تفسیر این سوره مبارکه در نوبت سوم تفسیر خود، از اشعاری استفاده کرده است. سعی نگارنده این مقاله بر این است که این اشعار را از منظر عرفانی تحلیل و بررسی کند.

واژگان کلیدی: قرآن مجید، کشف الاسرار، میبیدی، سوره یوسف



مقدمه

تفسیر سترگ کشف الاسرار اثر ابوالفضل رشیدالدین میبیدی است که بر اساس تفسیر مختصر خواجه عبدالله انصاری نوشته شده است. درباره انتساب این اثر به خواجه عبدالله انصاری، شفیعی کدکنی معتقد است که سال ها قبل از تولد خواجه عبدالله انصاری (۴۸۱-۳۹۶ ه.ق) یا در روزگار خردسالی و نوجوانی او، عارفی به نام پیر هری که از نظر ایشان غیر از خواجه عبدالله انصاری است، تفسیری عرفانی در قرآن مجید نوشته است و این همان است که میبیدی در کشف الاسرار آن را اساس کار خود قرار داده است.^۱ پیش از نظر شفیعی کدکنی، نویسندگان معتقد بودند که میبیدی بر اساس تفسیر الهروی خواجه عبدالله انصاری کتاب کشف الاسرار را به رشته تحریر درآورده است.

۱- خواجه عبدالله انصاری

شیخ الاسلام ابواسماعیل بن محمد بن اصاری هروی معروف به پیر انصار و پیرهرات، دانشمند و عارف معروف در سال ۳۹۶ ه.ق در هرات به دنیا آمد. وی از اعقاب ابو ایوب انصاری است. مادرش از مردم بلخ بود و عبدالله خود در هرات متولد شد و از کودکی زبانی گویا و طبعی توانا داشت، چنانکه شعر پارسی و تازی را نیکو می سرود و در جوانی در علوم ادبی و دینی و حفظ اشعار عرب مشهور بود و مخصوصاً در حدیث قوی بود و آ مالی بسیار داشت. در فقه روش احمد حنبل را پیروی می کرد. تفسیری بر قرآن نوشته و همان است که اساس کار میبیدی در تفسیر کشف الاسرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری قرار گرفته است.

این عارف بزرگ در تبلیغ قرآن به زبان غیر عربی نیز تفسیر زیبایی دارد. در تفسیر آیه " وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ " (سوره ابراهیم، آیه چهارم) می فرماید: " این آیه، دلیل است بر اینکه قرآن به زبان عرب نازل شده، چون پیغمبر عرب بوده و اهل خطاب در آن وقت هم عرب بوده اند و چون مخاطب آن زمان غیر عرب نبودند، بر زبان آنها نازل نشد. لیکن چون پیغمبر به حکم آیه " وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا " مامور تبلیغ شریعت اسلام بر همه مردم جهان بود، پس خطاب و تبلیغ به زبان آن قوم جایز باشد. چنانکه در احکام اسلام، نسبت به فارسی زبانان در مورد شهادت اگر به جای " أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ "، بگوید خدایی نیست مگر خدای آسمان و زمین، جایز است و در مقام سوگند و برائت طرف دعوی، اگر به فارسی گوید: به خدای آسمان و زمین، قسم او نزد قاضی شنیده می شود مثل آنکه گفته شود: برب السماء و الارض و همچنین اگر کافر حربی به فارسی گوید: زینهار به خدای، به او امان داده می شود مثل آنکه اگر به عربی امان خواسته شود. (آموزگار، ۱۳۴۷)

رک: در هرگز و همیشه انسان، محمدرضا شفیعی کدکنی، صص: ۴۷-۵۶^۱



۲- ابوالفضل رشیدالدین میبدی

ابوالفضل احمد بن ابی سعد بن احمد بن مهریزد المیبدی که غالباً او را رشیدالدین ابوالفضل میبدی می نامند، مؤلف کتاب کشف الاسرار است. از او اطلاع چندانی در دسترس نیست. ظاهراً از علما و مفسران قرن ششم بوده است و شاید بتوان گفت که دوران عمر وی از نیمه دوم قرن پنجم ه.ق خاتمه می پذیرد.

میبدی از نظر اعتقادی در فروع از پیروان شافعی است " و از این جهت از نظر فکری متمایل به خاندان علی بن ابی طالب می باشد. " (شمس الدین، ۱۳۷۶). ایرج افشار در دو مقاله خود در مجله یغما، اشاره ای به کشف سنگ قبر برادر و دختر میبدی می کند و خاطر نشان می کند که " شاید اگر بیش از این در خاک میبد و خاکجای بزرگان آن منطقه کاوش و رسیدگی شود، سنگ مزار رشیدالدین نیز به دست آید. " (افشار، ۱۳۷۴)

اثر مهم و ارزشمند میبدی تفسیر سترگ کشف الاسرار و عده الابرار است که به وسیله علی اصغر حکمت در ۱۰ جلد تصحیح شده است.

۱-۲- تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار

این تفسیر عظیم، علاوه بر آنکه مجموعه ای از معارف اسلامی و علوم قرآنی را در بر دارد، از چند جهت نسبت به سایر تفاسیر قرآن کریم که به زبان فارسی نگاشته شده است، امتیاز دارد: نخست آنکه این کتاب از کتب برجسته ادب فارسی و از نمونه های جذاب نثر آغاز قرن ششم هجری استو دیگر اینکه این اثر، با در برداشتن مجموعه ای غنی از زیباترین لغات و ترکیبات زبان فارسی، پشتوانه ای ارزشمند برای زبان فارسی محسوب می شود.

اساس کار میبدی در این تفسیر این است که هر آیه را سه بار مطرح می کند. « در " النوبة الاولى " معنی تحت اللفظی آیه و در عین حال سلیس و روان آن می آید که در این قسمت لغات و ترکیبات فارسی در مقابل کلمات عربی آمده است. مرتبه دوم یعنی در " النوبة الثانية "، شان نزول آیه و ناسخ و منسوخ بودن آن و تفسیر آن از نظر شرعی و اقوال مفسران آمده است که در حقیقت بخش اعظم کتاب صرف این قسمت شده است و هم در این قسمت است که احادیث نبوی و اقوال صحابه و بزرگان دین می آید و کتاب را از معارف اسلامی سرشار می کند. البته احادیث مجعول و سخنان بی هویت نیز در این میان بسیار است. مرتبه سوم یعنی در " النوبة الثالثة " چند آیه که در " النوبة الاولى " آمده است، از نظر عرفانی مورد بحث قرار گرفته است. در این قسمت به اشعار عربی و فارسی فراوانی بر می خوریم که تفسیر را از حالت یکنواختی بیرون می آورد و ذوق میبدی و تاثر او را از خواجه عبدالله انصاری نشان می دهد» (شریعت، ۱۳۶۳).



۳-سوره یوسف و اشعار به کار رفته در النوبه الثالثه تفسیر کشف الاسرار

یکی از زیباترین و پررمز و راز دارترین سوره قرآن کریم سوره مبارک یوسف است. این سوره اولین سوره در جلد پنجم تفسیر کشف الاسرا و عدة الابرار به تصحیح علی اصغر حکمت است. نگارنده در این مقاله کوشیده است، تا حد امکان ظرایف و دقایق عرفانی ذکر کند. این سوره سرشار از نکات خاص اخلاقی و عرفانی است و مورد توجه مفسران زیادی قرار گرفته است. با توجه به اینکه «قرآن آینه ای است که هر کس به اقتضای حال و شان خویش، معنی خاصی از آن در میابد.» (پورنامداریان، ۱۳۸۳) بیان کرده است. «روش میدی در النوبه الثالثه» براین است که یکی از آیاتی را که قبلا ترجمه ذوقیه نثری مسجع و موزون در اطرافش قلم فرسایی می کند. نوبت های سوم کشف الاسرار نمونه ای است کامل از بسط سخن با ایراد مطالب ذوق پسند و لطیفه های شیرین بدیع در جملاتی خوش آهنگ و بلیغ، مزین به اشعار از سرایندگان مخصوصا سنایی و سخنانی از خواجه عبدالله انصاری" (رکنی یزدی، ۱۳۷۴)

۱-۳- احسن القصص

این سوره بنا به گفته قرآن "احسن القصص" نام گرفته است، «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» (یوسف/۳) میدی در این تفسیر به نیایش عارفانه اشاره می کند و در ابتدای تفسیر این سوره می گوید: "چه نیکو قصه ای در قصه یوسف است. قصه عاشق و معشوق و حدیث فراق و وصال است.

درد زده ای باید که باید قصه دردمندان خواند. عاشقی باید که از درد عشق و سوز عاشقان خبردارد. سوخته ای باید که در سوز حسرتیان در وی اثر کند."

(میدی، ۱۳۷۶).

بیشتر عرفا، درباره اصطلاح احسن الاقصص گفته اند: "ای دوست دانی که قصه یوسف علیه السلام، چرا احسن القصص آمد؟ زیرا که نشان یجبهم و یحبونه دارد." (عین القضاة، ۱۳۸۶).

درباره وجه تسمیه این قصه با زهم گفته اند: "تسمیه این قصه به احسن القصص، آن است که در این قصه، ذکر محبت حبیب است با حبیب و عبرت گرفتن در طریق مودت از این قصه غریب و عجیب. زیرا که این قصه ای است که در وی است بیان طالب و مطلوب و نشان محب و محبوب. یعنی قصه جمال یوسف و عشق یعقوب." (فراهی، ۱۳۶۴)

همانطور که اشاره کردیم، خداوند در آیه شریفه (۳) از سوره مبارک یوسف، این سوره را احسن اقصص نامیده و میدی این وجه تسمیه را به عشق تفسیر کرده است. چرا که این قصه را قصه عاشق و معشوق می نامند. میدی در این باره از این بیت سود جسته است .

"در شهر، دلم بدان گراید صمنا کوقصه عشق تو سراید صنما"



(میبدی، ۱۳۷۶)

در این بیت شاعر اعداد دارد، آن را که قصه عشق تورا سراید، اورا می ستایم. یکی از دلایل گوناگونی که قرآن این قصه را "احسن القصص" نامیده است، همین عشق است.

عشق یوسف به زلیخا، عشق یعقوب به یوسف. "نحن نقص عليك قصة العاشق و المعشوق: يوسف و زليخا - عليهما السلام. ايضاً قصه محبت يعقوب به يوسف - عليهما الصلوة والسلام - لان قصة العشق احسن القصص عند ذوى العشق و المحبه". (روزبهان بقلی، ۱۳۶۶)

۲-۳-آیه "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ"

در حدیث شریف آمده است: "كلّ امر ذی بال لم یبدأ فیہ به بسم الله فهو ابتر" هر کار مهمی که بانام خدا آغاز نشود ناقص است. میبیدی نیز شروع کار خود را مطابق با قرآن کریم، آیه شریفه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قرار داده است و مطابق با شان این آیه سروده های زیر را آورده است:

"گر حضرت لطفش را اغیار به کار سستی
ممكن شودی جستن گر روی طلب بودی
عشاق جمالش را امید و وصالستی
معلوم شدی آخر گر روی سؤالستی"

"اندر دل من بدین عیان که تویی
وصاف تورا و صف نداند کردن
وز دیده من بدین نهانی که تویی
تو خود به صفات خود چنانی که تویی"

(میبیدی، ۱۳۷۶)

بسیاری از شعرا، درباره این آیه، سروده اند. نظامی در مخزن الاسرار می گوید:

"بسم الله الرحمن الرحيم
فاتحه فکرت و ختم سخن
هست کلید در گنج حکیم
نام خدای است بر او ختم کن"

ترجمه آیه شریفه "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" در تفسیر کشف السرار، به چند صورت آمده است که دو نمونه را برای مثال ذکر کنیم:

(الف) به نام خداوند جهاندار دشمن پرور

(ب) به نام خداوند بزرگ بخشایش مهربان

درباره دو واژه "رحمان" و "رحیم"، ترجمه ها، تأویلات و تفسیرات زیادی ذکر شده است: "به جای این دو کلمه نیز در زبان فارسی نمی توان واژه ای یافت که عیناً ترجمه آن باشد و اینکه "بخشنده مهربان" معمولاً ترجمه میکنند، ترجمه



رسایی نیست. زیرا بخشنده ترجمه "جواد" است و مهربان ترجمه "رئوف" و هر دو از صفات پروردگار است که در قرآن آمده است.
(مطهری، ۱۳۵۹).

در ابیاتی که میبیدی در ابتدای نوبت سوم، تفسیر سوره مبارکه یوسف از منظر عرفانی آورده است، توجه به عظمت آیه "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" دیده میشود. در فضیلت "بسمله" احادیث و اقوال فراوانی آمده است. از جمله: «طلحه بن عبدالله روایت کند که رسول (ص) گفت: هر که "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" رها کند، چنان باشد که آیتی از قرآن رها کرده باشد که این آیه در ام الكتاب بر من شمرده اند". (رازی، ۱۳۵۲)

۳-۳- صبر و تحمل فراق

آن گاه که برادران یوسف کمر به نابودی او می بندند، « وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ » و آمدند خون به دروغ آوردند بر پیراهن او و « قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا » یعقوب گفت نه چنان که تنهای شما، شما را کاری بر آراست (وبگردید)، « فصبر جمیل » اکنون کار من شکیبایی است نیکو. (میبیدی، ۱۳۷۶)

میبیدی در ادامه این بیت را ذکر می کند:

"همه شب مردمان در خواب، من بیدار چون باشم
غنوده هر کسی با یار، من بی یار چون باشم"
(همان)

همیشه چنین بوده است که فراق یار بر عاشق، جانگذار است و همیشه رسم چنین بوده که عاشق به این درد دچار باشد و ناله سردهد و همواره زیباترین و جانگذارترین ناله ها، ناله های عاشق در فراق معشوق است. وقتی این فراق جانگذار توام با صبوری نیکو باشد، این صبر در وجود انسان مومن، قوای مثبت ایجاد می کند و به او کمک می کند تا در مقابل شداید، عقب نشینی نکند. در عرفان ناب اسلامی که با زندگی اصولی اجتماعی بسیار هماهنگ است، با صبر نقش مهمی در وظایف عبادی سالک عارف دارد.

از اما مسجود است که: نسبت صبر به ایمان، مانند جایگاه سراسر نسبت به تن. هر که صبر ندارد ایمان ندارد. یعقوب می داند که هر چه خواست و مقدار او باشد، همان می شود و باینکه پدر است و احساسات پدرانه دارد، به خدامتوسل می شود. او صبر جمیل دارد. شکیبایی زیبا، نشان دهنده جان والایی است که با فروتنی تمام در برابر امر خداتسلیم است. تسلیم محض.



یعقوب همان وقت که خواب یوسف را از زبان کودکش می شنود، جدایی را در می یابد. جدایی او را از فرزندش، آزمایشی برای یعقوب است. یعقوب علاوه بر اینکه پدر است، پیامبر خدا است به حکیم است. این درد شاید برای او بسیار دشوارتر از یوسف باشد. اما او "صبر جمیل" پیشه می کند.

یوسف به چاه می افتد. هر قدمی که یوسف به چاه نزدیک می شود، نیاز و تکیه اش به حق بیشتر می شود. فقط به او پناه می برد. جز خدای هیچ دستاویزی که بتواند از مکر و کید شیطان به او پناه ببرد، ندارد. مبینی در تفسیر "جات سیاره" می گوید که ناله های در دل چاه جواب می دهد. و این بیت را به عنوان شاهد این ناله ها و پاسخ ها از طرف معشوق می آورد:

"با دل گفتم هیچ اندیشه مدار
بگشاید کار ما گشاینده کار"
(همان)

ناله های سوزناک به درگاه معشوق راه گشا می شود.

«گفت یوسف را چنین روح الامین
در میان دلو اکنون بر نشین
ماه کنعان در میان دلو رفت
بر کشید آن مرد دیدش سخت و رفت»

مومنی که ایمان به خدا را در همه امور سرلوحه قرار می دهد، صبور است و با تمام وجود باور دارد که پیروزی با صابران است. شکیبایی می ورزد که امام علی (ع) فرموده است: "أصل الصبر حُسنُ اليقين بالله" ریشه صبر، یقین زیبا به خدا است. یعقوب با اینکه می دانست پسران دروغ می گویند، صبوری کرد. صبوری جمیل. «قَالَ بَلْ سَوَّكْتَ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف: ۸۳).
و این پایداری و صبر جمیل در برابر سختی ها و مشکلات، نشانه سعه صدر خاص است که صبر و پایداری در هر کاری، یاور انسان است و سرانجامش عزت و سربلندی است.

یوسف نیز در چاه اسیر شده است. اسارت جان در چاه بدن، جانی که اسیر علایق شده است:

"یوسفی گم کرده ام در چاهسار
باز یابم آخرش در روزگار
گر بیابم یوسف خود را از چاه
بر پریم با او من از ماهی به مار"
(عطار، ۱۳۶۵)

در این چاه اسارت ناله وزاری می کند و صبور است و امیدوار است و او اطمینان دارد که کارش راه گشاینده راز می گشاید.



۴-۳- مبارزه با نفس اماره

یوسف در زندان اسیر می شود. به خدا پناه می برد و می گوید " مَا أَبْرِيْ نَفْسِيْ " من خویشتن را بی گناه نمی دانم و ندانم که " إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ " که " تن آدمی نهمار بد فرمانیست و بد آموز " (همان، ۱۳۶۵). در این آیات میبینیم که یوسف کوتاهی را از خود می داند و همیشه چنین است که بزرگان تا آنجا پیش می روند که خود را کوچک و مقصر می دانند.

میبدی در نوبت سوم درباره این نکته بیت زیر را می آورد:

« گاهی که به طینت خود افتد نظرم
چون از صفت خویش اندر گذرم
گویم که من از هرچه در عالم ، بترم
از عرش همی به خویشتن در نگرم»
(همان)

داستان یوسف، داستان پیامبری است که سلوکی معنوی به سمت کمال دارد. پیامبری که با تحمل انواع مصایب، به علو می رسد و به حقیقت دست پیدا می کند. شخصیت های دیگر نیز در این داستان به کمال می رسند. « در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ ترین جهاد است، مطرح می شود. تمام چهره های این داستان، خوش عاقبت می شوند. یوسف به حکومت می رسد. برادران توبه می کنند. پدر نابینا، بینایی خود را به دست می آورد و کشور قحطی زده، نجات می یابد. دلتنگی ها و حسادت ها، به وصال و محبت، تبدیل می شود». (قرائتی، ۱۳۷۹) و این به دست نیم آید مگر با جهاد و مبارزه با نفس اماره و حاصل این مبارزه، دریافت توحید است.

۴-۴- توحید و تربیت معنوی

در این قسمت، مهم ترین پیام قرآن که توحید و تربیت توحیدی است، دیده می شود. در این آیات یوسف (ع) گناه متوجه خود می کند، به گونه ای توحید خاص نهفته است. آن جا که می گوید: « وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِيْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكُمْ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَئِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ » ترجمه: از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم و در آیین ما هرگز نباید چیزی با خدا شریک گردانیم و احدی را مؤثرتر در کار آفرینش دانیم. این توحید و یگانگی به خدا، فضل و عطای خداست بر ما و بر همه مردم، لیکن اکثر مردم شکر این عطا را به جا نمی آورند. (یوسف: ۳۸)

این آیه نشان دهنده این است که یوسف چیزی را شایسته شریک قرار دادن برای خدا نمی داند، پس گناه را هم از ناحیه نفس اماره خود می داند، نه از ناحیه خدای عزوجل و این است پیام محوری توحید که در نظام تربیتی قرآن فقط و فقط خدا محور اصلی است و این برای یوسف آرامش خاطر ایجاد می کند و این اطمینان در این مصراع که می گوید: «از عرش همی به خویشتن در نگرم» مشهود است. « یکی از ثمرات مهم توحید در بعد روانی جامعه بشری ظهور



می یابد. موحد در پرتو توحید، وارد قلعهٔ امان می شود و اطمینان و آرامش می یابد و هیچ حادثه ای او را نگران و مضطرب نمی کند». (جوادی آملی، ۱۳۸۷)

۴-۵-عشق و ملامت

میبدی، قصهٔ یوسف را قصهٔ عشق و معشوق و وصل و فراق می داند. این قصه، قصهٔ عشق است و میبدی با توجه به این باور، آیاتی را شاهد می آورد. به نظر میبدی زیباترین قصه ها، قصه عشق است و عشق در ادب عرفانی ما در قالب زلیخا، نمادینه می شود و یوسف نیز نماد حُسن و زیبایی است. میبدی در بقیهٔ قسمت ها نیز دربارهٔ این عشق می گوید. البته میبدی در این قسمت ها، بیشتر از دید ادبی می نگرد و از این دیدگاه، بازتاب این قصه با دقتی که در متون حدیث و سایر تفاسیر است، برابری نمی کند. قرآن مجید که زیباترین اثر عالم وجود است، این عشق زیبا را مطرح کرده است و در کنار آن توجه به عفت و پاکدامنی را نیز متذکر شده است. توجه به خودسازی در کنار برتری عشق به همهٔ نیروها. عشق در کنار عفت و پاکدامنی باعث می شود که ستایش سراینده قصه عشق احساس خوب و مطلوبی در خواننده و شنونده ایجاد شود و در نهایت این عشق به حقیقت می انجامد. در تفسیر کشف الاسرار این نکته که زلیخا بر اثر طول دیدار به دوام حقیقت یوسف دست یافته است، دیده می شود.

زمانی که زلیخا همسر عزیز مصر بر یوسف عشق می ورزد و زنان مصر او را ملامت می کنند و زلیخا از این ملامت هراسی به دل راه نمی دهد، میبدی این سروده ها را می آورد:

«پیوند کنی با صنمی مشکین خال و سپس
 آنگه جوئی تو عافیت، اینت محال
 من دل به کسی دهم که او جان ارزد
 ورچه ازو صد هزار چندان ارزد»
 (میبدی، ۱۳۷۶)

زلیخا از ملامت نمی ترسد. او ناکام مانده است. می خواهد ریایی و عظمت عشق را ثابت کند. مجلسی می آراید و زنان مصر را دعوت می کند و یوسف را بر آنان نمودار می کند. «آن زنان که به دیدار یوسف مشغول شدند و به جمال او مغرور شدند و در نظارهٔ او واله شدند، چون به جای باز آمدند، یوسف گذشته بود». (طوسی، ۱۳۵۶) زنان مصر تا قبل از اینکه یوسف را ببینند، زلیخا را ملامت و سرزنش می کنند. ولی زلیخا نمی ترسد و از ناکامی و غبن نمی هراسد. بر خود زلیخا و یوسف به تائیر عرفا، مس وجود او را به زر تبدیل می کند.

یوسف برای زلیخا جانِ جان است:

«خلایق جسم می دیدند و او جان
 خلاق این همی دیدند و او آن
 که جز چشم محبت آن نبیند
 به جز بلبل گل خندان نبیند»
 (جمالی اردستانی، ۱۳۸۷)



زلیخا از ملامت نمی ترسد و به دنبال عافیت نیست. او زنان مصر را به دیدن بزرگی عشق فرامی خواند. چرا که زلیخا از اهل تمکین است. زلیخا عاشق یوسف است چون عنایت حضرت حق بر این عشق قرار گرفته است. عاشق درد را به ارادت می برد، چه رسد به ملامت که:

« به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست»
(سعدی، ۱۳۷۷)

جایی که درد کشیدن و بلا بردن، کمال ارادت باشد، ملامت کشیدن چه باشد؟ اگر در حلقه مویش اسیر شوی، حلقه بلایش را می پذیری که:

«سلسله موی دوست حلقه دام بلاست
هر که در این حلقه نیست، فارغ از این ماجراست»
(همان، ۱۳۷۷)

عشق است که در داستان یوسف از مهم ترین عناصر است، از مقولات بسیار مهم عرفان ایرانی است که در اصل دستاورد عرفان اسلامی است. هجویری در باب عشق می گوید، عشق فقط با معاینه امکانپذیر است و چنان است که وقتی یعقوب، غرق عشق یوسف شد و حال فراق بر او غالب شد، با استشمام بوی پیراهن، بینا شد.^۲ زلیخا چهره ای مثبت است. نمادی است از عشق به خدا. شاید می شود گفت از دیدگاهی، عشق، جبر است و ازلی است. در داستان یوسف، مفسران، عقاید عرفانی خود را درباره سیر و سلوک مطرح کرده اند. مسئله محبت و ملامت هر دو در این سوره مطرح است. شاید در ظاهر ترجمه آیات، زلیخا چهره ای منفی و هوس باز دارد، اما در تفسیر عرفانی و تأویل، زلیخا، چهره ای مثبت دارد و بار عرفانی می یابد. عاشقی سرنوشتی است که برای زلیخا مقدر شده است. عرفای زیادی از جمله "احمد غزالی" به جبری بودن عشق، اعتقاد دارند.^۳

۴-۶- یوسف و زندان

زلیخا عاشق است و یوسف بی اعتنا. بی اعتنایی یوسف بر زلیخا گران می آید. او را به زندان می افکند، اما خود از فراق او می سوزد و ناله سر می دهد. عاشق، معشوق را به زندان دنیا افکنده و خودش از این دوری ناله سر می دهد. میبیدی این ناله را در قالب ابیات زیر آورده است:

«از هجر تو چیست جز ملامت ما را
با هجر تو کی بود سلامت ما را
گر دست درین شهر علامت ما را
بنمود فراق تو قیامت ما را»
(میبیدی، ۱۳۷۶)

رک: کشف المحجوب، ابو الحسن علی بن عثمان هجویری، صص ۴۵۴-۴۵۵^۲

رک: سوانح العشاق، احمد غزالی، صص: ۵۳-۵۴^۳



زلیخا که خودش دستور می دهد یوسف را به زندان ببرند و شکنجه کنند، از صدای ضربه های شکنجه ناله می کند:

« آن شب که من از فراق تو خون گریم
باری به نظاره آی تا چون گریم
هر لحظه هزار قطره افزون گریم
هر قطره به نوحه ای دگرگون گریم»
(همان)

یوسف زندان را می پذیرد برای اینکه عفت و عصمت او حفظ شود. برای همین همیشه فقط به درگاه خدا استخاذه می کند و به غیر او متصل نمی شود. زندان می تواند رمز جداسدن از کثرت ها باشد و روی آوردن به امن و خلوت. یوسف از زندان آزاد می شود، عزیز مصر می شود و برادران از روی نیاز به او روی می آورند. اظهار عجز و نیاز می کنند و او " بضاعت مزجاة " آنها را می بیند. از پشم میش و موی گوسفند مدهوش می شود. می گوید: «لابد اینجا سرّی است. سرّش آن بود که هر تار موی حَمَل عشقی بود. حامل دردی از درد دردهای یعقوبی، اگر نه درد و عشق یعقوبی بود، یوسف را با آن موی گوسفند چه کار بودی و چرا دلالی آن خود کردی؟! «مرا تا باشد این درد نهانی تو را جویم که درمانم تو دانی»
(همان)

آری بضاعت اندک آنها را می پذیرد. این نهایت خواسته عاشق است. پذیرش سرمایه عاشق، قبول بیچارگی عاشق است که عجز عاشق، بضاعت اوست به درگاه معشوق.

۴-۷- بوی پیراهن یوسف

یعقوب فروغ چشمانش را در فراق یوسف از دست می دهد. حضرت حق می فرماید:
« أَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ » (یوسف: ۸۳) چشمان وی سپید گشت از گرسیتن به اندوه. « فَهُوَ كَظِيمٌ » و او در آن اندوه خوار و بی طاقت شد. (همان: ۱۳۰)

برای عاشق دیده ای که برای دیدن معشوق نباشد، به کار نیاید. چشم از مشاهده غیر در پرده نهران می شود و یارای دیدن ندارد. میبیدی در این باره این بیت را می آورد:
« ما را ز برای یار بُد دیده بکار
اکنون چه کنم به دیده بی دیدن یار»
(میبیدی، ۱۳۷۶)

با این همه یعقوب گفت: « إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ » من گله نمی کنم و نمی زارم با جز از خدا. " گله با او می گویم و اندوه خود به او بر می دارم. " (همان: ۱۱۹)
یعقوب شکایت به خدا کرد نه شکایت از خدا! چون هر که شکایت به خدا کند می رسد و هر که از خدا شکایت کند، جدا می شود. (انصاری، ۱۳۴۷)



چنین بوده است که همواره از دشمنان شکایت به دوستان برند و حال برای یعقوب چه دوستی نزدیک تر از او که شفاعت دردهایش است. اندوهش را فقط با او در میان می گذارد. در بیت الاخرانش سر به زانوی تعبد می ساید و فقط با او درد فراقش را در میان می نهد و می گوید:

« تا جان دارم غم تو را غمخوارم
بی جان غم عشق تو به کس نسپارم »
(میبدی، ۱۳۷۶)

وقتی یعقوب به پسران می گوید « يَا بَنِي أَذْهَبُوا فَتَحَسُّوا » (یوسف: ۸۷) رنج او به پایان رسیده است و نوید شادی به او رسیده است. از فرزندان می خواهد به جستجوی معشوق بروند.

میبدی در این باره این سرایش ها را می آورد:

« ای قافله چون روی به سوی سفر آرید
ما را به شما آرزویی هست بر آرید
زان یوسف کنعانی در مصر نشسته
یکبار به یعقوب غریوان خبر آرید »
(همان)

یعقوب از برادران می خواهد از کار یوسف جست و جو کنند. فقط سینه یعقوب، مهر یوسف را بر می تافت چرا که:

« مرد بی حاصل نیاید یار با تحصیل را
سوز ابراهیم یابد درد اسماعیل را »
(همان)

برادران راز یافتن یوسف را بر پدر بازگو کردند و پیراهن یوسف را آوردند. همانطور که یوسف فرموده بود " أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا " (یوسف: ۹۳) بپسندید این پیراهن من " فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي " (همان) آنرا بر روی پدر من افکنید. " يَأْتِ بِصِيرًا " (همان) تا با بینایی آید. چون پیراهن به یعقوب رسید، بوی یوسف باز آمد.

بوی پیراهنش کافی است تا روشنی دیدگانش باز یابد و وجودش با او یکی شود. جان جهانش شود. می گوید:

« گفتم صنما، مگر که جانان منی
مرتد گردم گر تو زمن برگردی
اکنون که نگه همی کنم جان منی
ای جان جهان تو کفر و ایمان منی »
(همان)

عاشق بوی معشوق را از همه جا استشمام می کند. آن چنان که بوی رحمان از سوی یمن به مشام پیامبر می رسد.

بوی رحمان آمد از سوی یمن
بوی آن سلطان جان آمد یمن

یعقوب را به نزد یوسف می برند. بوی یوسف را از دور احساس می کند. می فرماید: « إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ » (یوسف: ۹۴) بوی یوسف می یابم. عاشق این چنین باید. در غیر این صورت شایسته این نام نیست. « یعقوب از مسافت هشتاد پرسنگ بیافت، زیرا که بوی عشق بود و آن جز بر عاشق ندمد » (انصاری، ۱۳۴۷)



هر شامه ای را بوی عشق نمی تابد مگر شامه عاشق. شامه یعقوبی می تواند بوی یوسفی را از باد سحرگاهی دریابد. اگر نه جز این بود، سفیدی چشمانش و نور یافتن پس از آن معنی نداشت:

« بوی تو باد سحرگه به من آرد صنما
بنده باد سحرگه ز پی بوی توام »

(میبیدی، ۱۳۷۶)

یعقوب عاشق یوسف است چون او را تجلی گاه حق می داند و وقتی او را به ظاهر از دست می دهد، آینه تجلی را گم می کند. « آخر یعقوب چون روح وحی را در مشاهده یوسف نوش می کرد، بر فراق او چگونه گریان نباشد. گفت: ای دیده سپید شو چون روشنایی برنت، رشکم آید که در جهان بنگرم بی جانان» (سلطان العلماء، ۱۳۳۳) و فقط بوی پیراهن معشوق می تواند، دیدار دوباره جانان را به او بازگرداند.

۴-۸- یوسف و بنیامین

یوسف، برای دیدار دوباره پدر، بنیامین را گرو می گیرد. برای دیدن پدر بهانه ای لازم دارد و برادر عزیز را بهانه قرار می دهد. چرا که یعقوب پس از یوسف، دل بر بنیامین بسته بود. وقتی برادران بدون بنیامین برگشتند، میبیدی قول سراینده این اشعار را می آورد:

« هر درد که زین دلم قدم بگیرد
ز آن با هر درد صحبت از سر گیرد
دردی دیگر به جاش در بگیرد
کاتش چو رسد به سوخته در گیرد»

(میبیدی، ۱۳۷۶)

تسلی یعقوب پس از یوسف بنیامین بود، این بر غیرت معشوق دشوار می آید:

« با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن»

(همان)

معشوق غیرت دارد و نمی تواند غیری را بجای خود ببیند و میبیدی با توجه به این لطیفه، این قسمت از داستان را از این زاویه می نگرد. " گفته اند بنیامین را بدان سبب خوانند که به گوش وی رسید که همه انس دل یعقوب به دیدن بنیامین است و او را دوست می دارد و به جای یوسف می دارد. یوسف را رنگ غیرت برخاست. گفت: پدر دعوی دوستی ما کند و آنگه دیگری را به جای ما دارد و با او آرام گیرد؟ از پیش او براباید و نزدیک من آرید تا غبار اغیار به صفحه دوستی ننشیند که در دوستی جای شریک نیست و در یک دل جای دو دوست نه" (انصاری، ۱۳۴۷)



۴-۹- عزیز یوسف

یوسف دوباره به مقام خلیفه برمی گردد. وقتی یوسف به عزیز مصر می رسد، از دل بندگی به عز سروری می رسد. از سجن ظلمت و وحشت غربت به اوج قربت می رسد. حق به او امر می کند: همان طور که از سوز اسیران با خبری، منجی رحمت الهی باش بر مردم. وادی ها را یکی پس از دیگری طی کردی. از حیرت هم به در آمدی. پس حالا در برابر این نعمت میدی چنین می آورد:

« مادری کن مر یتیمان را، پرورشان به لطف
 با تو در فقر و غریبی، چه کردیم از کرم
 خواجگی کن سائلان را، میلشان گردان وفا
 تو همان کن ای کریم، از خُلق خود بر خُلق من»
 (همان)

یوسف بعد از اینکه مقامات را طی می کن، به مقام خدمت به خلق می رسد و این نشان دهنده این است که در عرفان ناب اسلامی، دنیا گرزی مطرح نیست. عرفان باید در خدمت اجتماع باشد که مهم ترین مؤلفه آن خدمت به خلق است و یوسف که از بندگان مخلص خداست به این درجه می رسد. مخلصان کسانی هستند که مورد عنایت حق هستند و خداوند ایشان را برای هدایت بشر، اختیار کرده است. پس آنها که به مقام اخلاص رسیده اند، از مکر شیطان در امان هستند. " نه اینکه شیطان نمی خواهد آنان را اغفال کند، بلکه آن ها راه را بر شیطان بسته اند." (موسوی تبریزی، ۱۳۸۸)

مقام مخلص از سوی خدا به یوسف عطا شد. او از ظلم و ستم و شرک فاصله گرفت و فقط مسیر توحید را طی کرد.

نتیجه

خداوند در آغاز قصه یوسف را " احسن القصص " و پایان آن را قصه عبرت آمیز فرمود: « در اول گفت نیکوترین قصه ها و در آخر گفت عبرت ها پند هاست. همه قصه پیامبرانی که بیان کرد، واسطه در میان آورد. فرمود: ای محمد تو این قصه ها بر امت بخوان، ولی قصه یوسف خود بی واسطه بیان کرد " (انصاری، ۱۳۴۷).

و در پایان نیز فرمود « وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ » و این سوره را هدایت و رحمت برای اهل ایمان معرفی کرد. چرا که غیر مؤمن را داستان های قرآنی گمراه می کند ولی گروه مؤمنان را هدایت می کند. میدی در تفسیر کشف الاسرار با استفاده از کلمات شیوای فارسی به این لطایف اشاره می کند. از نظر میدی هر که بنده خاص و خالص حضرت حق باشد، آئینه ذات و صفات او می شود. « هر که که یعقوب، یوسف را به چشم سر بدیدی، به چشم سر در مشاهده حق نگرستی» (میدی، ۱۳۷۶). یعقوب در وجود فرزند، آئینه ربوبیت را می بیند، جمال زاده درباره این تفسیر



و مفسرش می گوید: «همین کشف الاسرار، شایسته آن است که امروز نیز در قرن بیستم پس از هشت قرن و نیم که از تاریخ تحریر آن می گذرد در نوشتن فارسی سرمشق برای ما باشد» (جمال زاده، ۱۳۷۴).

در این سوره مفهوم غلبه خداوند بر امور که بسیار نکته اساسی و حساسی است به چشم می خورد. پس تمام امور هستی به او تعلق دارد. امر او در تمام شئون نافذ است و هر انسانی باید امر جاری او را کشف کند. زندگی یوسف چگونگی غلبه امر را نشان می دهد. امر خدا بر این است که این داستان که در واقع داستان زندگی هریک از ماست، این گونه جریان یابد.

خواب یازده ماه و ستاره که نشان دهنده گشایش زیبایی اسرار آمیز رؤیا است و نشان دهنده برتری گوهر انسان. انسانی که علم تأویل و تعبیر به او آموخته می شود. قصه یوسف از ابتدا تا انتها پر از راز و رمز و اشاره است و مفسران مختلفی به تبیین این اشارات پرداخته اند. به عنوان نمونه "ابن عربی" بنیانگذار عرفان نظری وحدت وجودی یوسف را به قلب مستعد و یعقوب را به عقل و برادران یوسف را به حواس پنجگانه ظاهر و باطن و قوه غضب و شهوت تأویل کرده است. نیز راحیل مادر یوسف را به نفس لوامه، چاه را به طبیعت بدنی و پیراهن یوسف را استعداد اصلی و نور فطری تأویل کرده است.^۴

داستان یوسف می تواند داستان سیر تکامل نفس در طریق عرفان و نجات و رستگاری روح از طریق لطف حق در دنیای خاکی باشد.

رک: تفسیر القرآن الکریم، محی الدین بن عربی، ج ۱، صص ۵۷۸-۵۹۱-^۴



منابع

الف: کتاب ها

- ۱- قرآن مجید
- ۲- ابن عربی، محی الدین (بی تا)، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق: مصطفی غالب-تهران، ناصر خسرو
- ۳- انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۴۷) تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید به فارسی، چ دوم، چاپخانه اقبال، تهران
- ۴- بقلی شیرازی، روزبهان ابن ابی نصر، (۱۳۶۶) عبهرالعاشتن، محقق: هانری کربن و محمد معین، تهران، منوچهری
- ۵- پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۳) رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی و فرهنگی
- ۶- قرائتی، محسن، (۱۳۷۹) تفسیر نور، ج ۶- تهران، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن
- ۷- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۷)، توحید در قرآن، قم، نشر اسراء
- ۸- جمالی اردستانی، جمال الدین محمد، (۱۳۸۷) کشف الارواح (تفسیر عرفانی سوره یوسف) تصحیح، مقدمه و تحقیقات: طاهره خوشحال دستجردی، اصفهان، کنکاش
- ۹- رازی، ابوالفتوح، (۱۳۵۲) تفسیر روح الجنان و روح الجنان، تصحیح و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شحرانی، به تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، کتابفروشی اسلامیة
- ۱۰- سعدی، (۱۳۷۷)، کلیات، بر اساس نسخه محمدعلی فروغی، چ اول، تهران، انتشارات سوره
- ۱۱- سلطان العلماء، بهاء الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی، (۱۳۳۳) معارف، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، اداره کل انطباعات وزارت فرهنگ
- ۱۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۴) در هرگز و همیشه انسان از میراث عرفانی خواجه عبد الله انصاری، چ اول، تهران، سخن
- ۱۳- شریعت، محمدجوادی، (۱۳۶۳) فهرست تفسیر کشف الاسرار و عدۀ الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، چ اول، تهران، انتشارات امیر کبیر
- ۱۴- طوسی، احمد، (۱۳۵۶) جامع الستین للطائف البساتین، تصحیح محمد روشن، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۱۵- فراهی، معین الدین، (۱۳۶۴) حدائق الحقایق، تصحیح سید جعفر سجادی، تهران، امیر کبیر
- ۱۶- عطار، فریدالدین، (۱۳۶۵) منطق الطیر، تصحیح سید صادق گوهرین، تهران، علمی فرهنگی
- ۱۷- عین القضات همدانی، (۱۳۸۶) تمهیدات، مقدمه و تصحیح عقیف عسیران، تهران، منوچهری
- ۱۸- غزالی، احمد، (۱۳۵۹) سوانح العشاق، بر اساس تصحیح هلموت ریتز، با تصحیحات جدید و مقدمه و توضیح نصرالله پورجوادی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران



- ۱۹- موسوی تبریزی، محسن، (۱۳۸۸) قوی و اخلاق قرآنی، ج ۱، قم، نور علی نور
- ۲۰- مطهری، مرتضی، (۱۳۵۹) آشنایی با قرآن (سوره های حمد و یفره)، قم، صدرا
- ۲۱- نظامی، (۱۳۹۳)، مخزن الاسرار، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چ شانزدهم، تهران، نشر قطره
- ۲۲- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۸۶) کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، چ سوم، تهران، انتشارات سروش

ب: مقالات

- ۱- افشار، ایرج، (۱۳۷۴) سنگ قبر برادر مؤلف کشف الاسرار، زبان اهل اشارت، چ اول، دلارنگ
- ۲- شمس الدین، سید مهدی، (۱۳۷۶) داستان های تفسیر کشف الاسرار، چ اول، انتشارات امیرکبیر
- ۳- جمال زاده، محمدعلی، (۱۳۷۴) ایام نوروز با "میبدی" و "خواجه عبدالله انصاری"، زبان اهل اشارت، چ اول، دلارنگ
- ۴- رکنی یزدی، محمد مهدی، (۱۳۷۴) دریافت عرفانی میبدی از قرآن، زبان اهل اشارت، چ اول، دلارنگ